

سرمقاله شماره ۱۰

۱۰

حسن اکبری بیرق

خاطره، هم به لحاظ مفهومی و هم از نظر مصادقی، ارجاع به گذشته دارد؛ بنابراین شاید برخی این سؤال را در میان افکنند که با وجود ابزارچالش‌های فوری که کشور در حال حاضر با آن روبروست، پرداختن به «گذشته» چه ضرورت و اهمیتی دارد و کدام درد را دوا می‌کند. شکی نیست که ایران امروز، با بحران‌های انباشته‌ای مواجه است که اگر در هر جغرافیای سیاسی دیگری اتفاق می‌افتد، موجب فروپاشی و از هم‌گسیختگی آنی آن می‌شد. شکاف نسلی، شکاف حاکمیت – ملت، بحران‌های اعتقادی، بنبست اقتصادی، ناکارآمدی‌های مدیریتی، فساد سیستمی، فرتوتی ایدئولوژیک، فروپاشی اخلاقی و... تنها بخش آشکار دشواره‌های پیش روی نظام چهلودوساله جمهوری اسلامی ایران می‌باشد. در این میان نیز آنچه مسلم است، حاکمیت در معنای عام آن یا توان حل مسأله را ندارد و یا اراده‌اش را. اصولاً در چند دهه گذشته آنچه بیش از همه در سازوکار اداره کشور به چشم می‌خورد نه حل مسأله، بلکه بیشتر دور زدن آن و یا نادیده انگاشتن و در بهترین حالت، به تعویق افکنند آن است. این فرایند معیوب، البته اختصاصی به این دولت و آن دولت نداشته، حکایت اغلبی کابینه‌هایی است که پس از پیروزی انقلاب ۵۷ بر روی کار آمده‌اند؛ دریکی بیشتر و دریکی کمتر. حتی در شکوفاترین دورهٔ حیات این نظام که مربوط به دولتهای سازندگی و اصلاحات باشد، این بیماری عدم حل مسأله کم‌وبیش مشهود بود. مترقب‌ترین و عملگرای‌ترین کابینه‌های چهار دهه اخیر نیز نتوانستند یکبار برای همیشه پرابلما‌تیکهایی همچون رابطه با ایالات متحده امریکا و متحдан آن، حجاب اجباری، نظارت استصوابی، قانون مطبوعات و جرم سیاسی، تحزب و... را یکسویه و حل کنند. گویی همه کابینه‌ها تا یکجا می‌پیش می‌روند و سپس سرشان به سنگ که نه به دیواری ستبر خورده، متوقف می‌شوند. این «موتیف» داستان مدیریت و حکومت در دستکم چهل سال گذشته بوده است؛ قصه تکرارشونده‌ای که گویی در سیکل غیرقابل توقی افتاده که به این زودی‌ها خیال ایستان ندارد. پس در میان این غوغای چه نیازی به زنده کردن خاطرات گذشته و مشغول کردن ذهن سیاست ورزان و روشنفکران و اربابان اندیشه؟

در پاسخ به این سؤال مقدر و شاید محقق باید گفت که اگر برای این رنج بیپایان، نقطه انتهایی قابل تصور باشد و اگر برای ماشین پرشتاب تخریب سرمايه‌های این مرزبوم، ترمی متصور است، قطعاً منوط به مفهومین کردن وضعیت حال این سرزمین می‌باشد. چراکه مشکل اصلی احتمالاً در اینجاست که ما حتی از وضعیت اینجا و اکنونمان بیخبریم و به اصطلاح، سوراخ دعا را گمکرده جهل مرکبی نسبت به مسائلمان داریم. منظور از ضمیر «ما» در این گفتار، همکسانی است که به نحوی و به درجاتی در تمثیت امور عملی و نظری کشور دخیل هستند؛ از حاکمیت گرفته تا دولت و از دانشگاه و دانشگاهیان گرفته تا سیاسیون و روشنفکران و اصحاب قلم که همگی از توصیف و تبیین وضع اکنونمان ناتوانند؛ بنا براین ضروری‌ترین و فوری‌ترین کُنشی که برای نجات کشور از این مخمصه دیرپا لازم است که متأسفانه قدمتی بیش از چهل‌ساله داشته و در خوشبینانه‌ترین حالت، مربوط به پس از انقلاب مشروطیت می‌شود، شناخت حال از راه مفهومی کردن ابرچالشهای موجود از طریق تدوین بنیانی متفاصلیکی و نه پدیدارشناسانه است. اگر ضرورت تمرکز فکری در «حال» را دریابیم و بپذیریم که با مشکلاتی دست به گریبانیم که باید به حل نهایی آنها کمر همت بندیم، قاعده‌تاً باید وضعیت حال را اُبژه و متعلق شناسایی خود قرار دهیم؛ اما مشکل اصلی تقریباً معرفت‌شناختی به مقوله حال است. چگونه می‌توانیم «حال» را بشناسیم درحالی‌که این پدیده، ذاتاً فرّار است و دست‌نیافتنی؛ به‌محض این‌که بخواهیم التفات شناختی به لحظه حال داشته باشیم، مربوط به گذشته می‌شود! این «اکنون»، وقتی بدان می‌اندیشیم، پیشاپیش یا آینده‌ای است که نیامده و یا گذشته‌ای است که از دست‌رفته است. ازین رو با رهیافتی هگلی به این امر باید اذعان کنیم که پرداختن به حال، عملاً پرداختن به گذشته است؛ بنا براین از این منظر وقتی با گذشته، چه دور چه نزدیک، ارتباط معرفتی برقرار می‌کنیم، درواقع می‌خواهیم حال حاضرمان را بکاویم. به دیگر سخن، بر اساس دیالکتیک هگلی، ما می‌توانیم با بررسی روشمند گذشته، در حقیقت به آینده بپردازیم و سرانجام بر سرش و سرنوشت جامعه خویش تأثیر بگذاریم. این‌ها همه را گفتیم تا ضرورت عطف نظر به گذشته سیاسی این سرزمین را در قالب خاطرات سیاسی توجیه و تبیین نماییم. آنچه در پیشگرفته‌ایم تنها یک سیر و سلوک انسانی و گشت‌وگذار متفنگانه در جهان انتزاعیات نیست؛ بلکه حرکت حتی‌الامکان علمی در مسیری است که انتها باین برای آن متصور نیست و تنها در ایستگاه‌های بین راه ممکن است به تأملاتی نائل آییم که ادامه طریق را مورد بازبینی منتقدانه قرار دهد. دستاندرکاران «فصلنامه خاطرات سیاسی» بدون ملاحظ داشتن پیشفرضهای غیرعلمی، در

این تلاش فکری خود، سعادت نسل‌های آینده ایران عزیز را از طریق کمک به اصلاح روندها و فرایندها و انذار و هشدار به متولیان مدیریت کلان کشور، با استفاده از تاریخ‌نگاری انتقادی، هدف قرارداده است. بی‌گمان در این مسیر خطیر، همیاری اندیشمندان و نقادی ناقدان، در عبور از گریوه‌های خوفناک تأمل درباره ایران و مسئله ایران میتواند قوّت قلبی برای ادامه راه باشد.

☒ پاییز سال ۱۳۹۹ را در حالی پشت سر منهیم که ایران و جهان همچنان درگیر بیماری همه‌گیر کوید ۱۹ است، مرضی که صغیر و کبیر نمی‌شناسد و فیلسوف و عالم و هنرمند و ورزشکار و سیاستمدار را از غیر آن تمیز نداده و سمند وحشی خود را بر هر اقلیمی می‌تازد و با شمشیر بر^۱ان خود به جان گندمزار بشریت افتاده است. چه کسی گمان می‌برد که در خزان امسال، بهار عمر علمی استادی فرهیخته همچون داود فیرحی به زستان برسد و خانواده و دوستداران و شاگردان خود را در سوگ خویش بنشاند؟

آری کرونا بعرحم، یکی از استوانه‌های دانش فقاht و سیاست را در ایران معاصر فروریخت و ثُلمهای پر ناشدنی بر جامعه علمی ما وارد کرد. دکتر فیرحی دُر^۲ یگانه‌ای بود که فقدانش همه آشنایان بافضل و فضیلت او را در بہت و اندوه فروبرد. خاطرات سیاسی در چهارمین شماره خود، هنگام بحث از کارنامه روشنفکری دینی به سراغ این دانشور فرزانه رفت و آراء وی را در این باب به تفصیل منعکس نمود (یاد باد آن روزگاران یاد باد!). امیدواریم در آینده‌ای نزدیک پرونده‌ای درخور ژرفای اندیشه‌های او ترتیب داده و جایگاه وی را در جغرافیای دانش سیاسی ایران امروز برسیم.

غمباری پاییز امسال را پایانی نبوده است؛ علاوه بر تلفات و حشتناک روزانه‌ای که پاندمی کرونا از ما گرفت و می‌گیرد، شاهد هجرت ابدی دو شخصیت مهم و تأثیرگذار فرهنگی نیز بودیم. نخست، استاد بی‌بدیل، محمدرضا شجربیان که پس از تحمل سال‌ها بیماری طاقت‌فرسا جان به جان‌آفرین تسليم کرد و دیگری استاد دکتر غلام عباس توسلی که پس از عمری مجاھدت فکری و فعالیت سیاسی- اجتماعی، شاگردان و پروردگان مکتب خود را تنها گذارد و رهسپار جهان ابدیت شد. در بخش «یادها و خاطره‌ها»، از هر سه این بزرگمردان به قدر مقدور سخن گفته و پرونده‌ای را نیز به بررسی مقام و منزلت هنری، اجتماعی استاد زنده‌یاد شجربیان اختصاص داده‌ایم.

پاییز جاری از نگاهی دیگر نیز اهمیت داشت و آن اینکه یادآور وقایع تلخ و جانسوز آبان ماه ۱۳۹۸ بود. هرچند مشکلات عدیده کشور، همچنین شیوع بیماری کرونا و انتخابات ریاست جمهوری امریکا، اذهان قاطب‌ها مردم را معطوف به خودساخته بود، اما وجود ان عومنی جامعه ملت‌های ایران، آن حادثه عبرت‌آموز را از یاد نبرده و تا جایی که برخی محدودیتها اجازه می‌داد، رسانه‌های مستقل و شبکه‌های اجتماعی به تحلیل آن پرداختند. امیدواریم در شماره‌های آتی خاطرات سیاسی، امکان بررسی علمی و تحلیل همه‌جانبه آن رویداد تأسیفبار که منتهی به جان باختن بیش از ۲۳۰ نفر از هموطنانمان شد، فراهم آید.

☒ عصر روز جمعه هفتم آذرماه، گزارشی در خروجی خبرگزاری‌های ایران و جهان قرار گرفت که قاعده‌تا در آینده، جزو یکی از مهم‌ترین و تأسیفبارترین خاطرات سیاسی، امنیتی در واپسین ماه‌های قرن چهاردهم خورشیدی به شمار خواهد آمد؛ محسن فخریزاده مها باشد، معاون وزیر و رئیس سازمان پژوهش و نوآوری وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران و از سرداران سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، در ورودی شهرک آبسرد واقع در حوالی دماوند، هدف یک حمله تروریستی سازماندهی شده قرار گرفته، در پی شدت جراحاتی که در اثر انفجار و تیراندازی به وی وارد شده بود جان خود را از دست داده است.

این چندمین سوء موفق به جان دست‌اندرکاران پژوهه‌های هسته‌ای و موشکی ایران در طی ده‌سال گذشته بود که اتفاقا در سال‌گرد ترور دیگر مسؤول بلندپایه صنایع هسته‌ای ایران، مرحوم مجید شهریاری، روی داد. هرچند مقامات عالیرتبه کشور و کنشگران و چهره‌ها و احزاب سیاسی از هر رویکرد و جناحی این اقدام تروریستی را که به باور تحلیل گران بین‌المللی و داخلی، با اشارت و مباشرت رژیم صهیونیستی (اسرائیل) صورت گرفته است، محکوم کرده، وعده انتقام دادند، چیزی از خسارت‌بار بودن و دردناکی قضیه کم نمی‌کند. هنوز از یاد نبرده‌ایم که بنیامین نتانیاهو، نخست‌وزیر اسرائیل، چندی پیش محسن فخریزاده را به عنوان مدیر پژوهش‌های نوین دفاعی (سپند) کرده بود که او به عنوان رئیس سازمان پژوهش‌های نوین دفاعی (سپند) بسیاری از چهره‌های کلیدی برنامه هسته‌ای ایران را در مجموعه‌خود داشته است و تأکید کرده بود که این نام را به خاطر بسیارید! قدر مسلم آن است که سردار فخریزاده، سال‌ها توسط موساد زیر نظر و هدف شماره یک اسرائیل بوده است؛ حتی یوسف ملمن کارشناس و تحلیل‌گر ارشد نظامی-امنیتی روزنامه ها آرتیس اذعان کرد که موساد یک بار دیگر نیز برای ترور وی اقدام کرده بود که ناکام ماند. با این اوصاف، موقیت تروریست‌ها، به هرجا که وابسته باشند، در حذف وی از صحنه

صناعی نظامی ایران، دلیلی جز وجود رخنه و حفره در دیوار دفاعی، امنیتی جمهوری اسلامی ایران، نمیتواند داشته باشد.

پرواضح است که فارغ از ابعاد سیاسی، بینالمللی و ژئوپلیتیک این واقعه، آن هم در این مقطع خطیر در تاریخ حیات نظام، و در حالی که همه نگاهها منتظر انتقال قدرت در ایالات متحده امریکا و تغییرات اساسی در سیاست‌های کاخ سفید در قبال ایران می‌باشد، ترور فخریزاده حاوی پیامی است از سوی نظام سلطه که محتوای آن جز تشدید فزاینده تنش در منطقه و جلوگیری عملی از حل^۱ و فصل و یا دستکم فروکش شدن تقابلهای بین بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای نمیتواند باشد. طراحی و اجرای این‌گونه اعمال تروریستی تنها از قدرت‌هایی سر معزند که مایلند هم در ایران، هم اسرائیل و هم امریکا، نیروهای تندرو دست بالا را داشته، مانع مفاهمه بینالمللی و به بار نشستن تحرکات دیپلماتیک چندجانبه گردند. در این میان علاوه بر این‌که باید نهادهای امنیتی جمهوری اسلامی ایران، با هشیاری بیشتری تحرکات ایادی تروریسم بینالملل را در درون مرزهای ایران زیر نظر داشته و دسیسه‌های آنان را خنثی کنند، به مقوله بسیار مهم نفوذ نیز بیش از پیش اهتمام بورزند؛ چراکه شکل و قالب ترورها بیکه در سالهای اخیر علیه کارشناسان ارشد هسته‌ای و موشکی ایران برنامه‌ریزی و اجرا شده است و بی شばهت به فیلم‌های سینما بی هالیودی نیست، حاکی از آن است که طراحان و مجریان آن اشراف اطلاعاتی دقیق و وسیعی بر نقاط حساس و شخصیت‌های مهم نظامی و دفاعی ایران دارند.

فصلنا مه خاطرات سیاسی در نظر دارد در شماره‌های آینده به پدیده ترور مقامات نظامی ایران در سالهای اخیر، نگاهی از نزدیک افکنده، ابعاد سیاسی، دفاعی، امنیتی و اقتصادی این امر را به شیوه‌ای تحلیلی بکاود.

مقاله بعد